

معرفی و نقد کتاب

مبانی هویت ایرانی

مقدمه

کتاب *مبانی هویت ایرانی* تألیف دکتر قدیر نصری توسط انتشارات تمدن ایرانی در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است. این کتاب در ۳۲۵ صفحه و شش بخش که هر بخش نیز به چند فصل تقسیم گردیده است. نقد و بررسی پیش رو به بررسی چاپ اول کتاب (۱۳۸۷) پرداخته است. در ابتدا نویسنده به بحث کوتاهی در باب کاستی‌های روش اثباتی و ناتوانی آن در تفسیر منابع هویتی ایران می‌پردازد و روش سازه‌انگاری را به‌عنوان روشی قابل اعتماد مورد توجه قرار می‌دهد که در آن به عناصر فرهنگ و هویت توجه ویژه شده است. در این نگرش هویت نه امری ازلی است و نه امری کاملاً سیاسی و تغییرپذیر، بلکه چیزی بین بودن و شدن است و به همین دلیل، نویسنده نیز بر آن است که هویت ایرانی، نه هویت ثابت و نه هویت جاری و دائم‌التغییر است، بلکه دارا بودن توأمان این دو ویژگی واقعیت هویت ایرانی است و به همین دلیل نگره سازه‌انگاری از توانایی تحلیلی بیشتری در این زمینه برخوردار است.

به اعتقاد نویسنده محققان متعددی در چند دهه گذشته کوشیده‌اند، چیستی هویت ایرانی را تحلیل نمایند که همه آنها از کاستی‌هایی چون غفلت از کثرت منابع هویت ایرانی برخوردارند و به دلیل این کاستی‌ها، نویسنده بر آن است که با توجه به ساختار عناصر هویت ایرانی و کارکرد محسوس آنها، عناصر مختلف هویت ایرانی را در شش بخش اصلی که به ترتیب به دین، مذهب و هویت ایرانی - زبان فارسی و هویت ایرانی - تاریخ، جغرافیا و هویت ایرانی - اسطوره و هویت ایرانی - رسوم ملی، آیین‌ها و هویت ایرانی - هنر و هویت ایرانی تقسیم‌بندی نماید.

معرفی تفصیلی

بخش اول کتاب به بررسی و توضیح جایگاه دین در نزد ایرانیان و هویت ایرانی می‌پردازد و بر آن است که برخلاف جامعه‌ای همانند پاکستان که مذهب عملاً همه هویت آن است، در ایران دین یکی از مؤلفه‌های مهم در کنار سایر مؤلفه‌هاست.

نویسنده بر آن است که تأثیرگذاری دین در ایران هیچ‌گاه محدود به ایران دوره اسلامی نبوده است، بلکه در جهان‌بینی ایرانیان باستان نیز دین و انگاره‌های دینی نقش فراوانی ایفا کرده‌اند و با اشاره به نظر یکی از مستشرقان بر آن است که ایرانیان در طول تاریخ سه نوع خداپرستی، یعنی چندخدایی، ثنویت و توحید را به جهان بشریت عرضه داشته‌اند. فره ایزدی مهم‌ترین انگاره مذهبی در معرفت سیاسی - اجتماعی ایرانیان کهن است که ملاک مشروعیت پادشاهان بوده است و خط فاصل و تمایزبخش ایرانیان از انیرانیان و پادشاهان غاصبی چون ضحاک، افراسیاب یا تورانیان بوده است.

اما ورود اسلام به ایران مهم‌ترین تحول تاریخی و پارادایم معرفتی در ایران بوده است و در نتیجه آن کلیت جهان‌بینی ایرانیان از اسلام و تشیع متأثر شد و در مقابل آن ایرانیان هم به تدریج خدمات شایانی را به تمدن اسلامی و شیعی تقدیم داشتند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت اکثریت فلاسفه و سیاست‌نامه‌نویسان ایرانی بوده‌اند و در خدمات اداری و رتق و فتق امور خلافت بزرگ عباسی دانش و تجربه مملکت‌داری ایرانیان ناجی و راهنمای مؤثری به شمار می‌آمد؛ به گونه‌ای که حتی تا بعد از آن، برامکه و خاندان‌های دیگر ایرانی نقش غیر قابل انکار داشته‌اند.

نویسنده بر آن است که در تکوین تمدن اسلامی سه فرهنگ عربی، ایرانی و یونانی مؤثر بوده‌اند. زبان عربی و شخصیت پیامبر(ص) و ائمه معصوم(ع) به‌عنوان رهبران اسلامی، سهم عمده اعراب است. تأثیرگذاری فلسفی بر فلاسفه اسلامی چون فارابی و ابن‌سینا نیز سهم یونانیان است که البته این فلاسفه نیز ایرانی‌اند. گفت تمدن اسلامی دو مرحله دارد که مرحله اول آن عرب‌محور است و در آن زبان و فرهنگ عربی تأثیرگذار است و مرحله دوم آن به شدت ایرانی است و زبان و دانش ایرانیان در اکثر ممالک اسلامی شأن و اعتباری درخور می‌یابد. البته حضور ایرانیان محدود به عناصر فوق نبوده است، بلکه طیف وسیعی از ادیبان، پزشکان، ریاضی‌دانان، موسیقی‌دانان، منجمان و جغرافی‌دانان هم هستند که غیر قابل انکارند؛ به گونه‌ای که بزرگانی چون ابن‌خلدون را مجبور به این اعتراف کرده است که «بیشتر دانشمندان اسلام عجم بوده‌اند».

از طرف دیگر شیعه نیز یکی از وجوه بارز و محسوس هویت ایرانیان شد به گونه‌ای

که این تأثیرگذاری از نام‌گذاری‌های عمومی تا مراسم پرسوزوگداز و حرکت‌های اجتماعی بزرگ همانند انقلاب اسلامی ۵۷ دیده می‌شود و عملاً بسیاری از نمادها و باورهای مذهبی حضوری همیشگی در جامعه ایرانی دارند که عاشورا یکی از آنهاست.

بخش دوم کتاب را نویسنده به ارتباط هویت و زبان اختصاص داده است و بر آن است که زبان حامل و سازنده اندیشه است و روابط وثیقی با هویت دارد و این امر در باب ایران و زبان فارسی اهمیتی افزون‌تر می‌یابد؛ به گونه‌ای که می‌توان زبان فارسی را شاخص و نگهبان هویت ایرانی برشمرد. زبان فارسی در قرون گذشته با بازآفرینی میراث هنری، ادبی، علمی، دینی و اساطیری، حضور اجتماعی در اجتماعات عمومی رسمی و غیررسمی در قالب‌های اسناد و مدارک رسمی، ادبیات داستانی، نظم و نثر، سروده‌ها و ترانه‌ها، مجالس و عظم و یادبود نقش مهمی را در پاسداری هویت ایرانی ایفا کرده است. نویسنده در ادامه می‌کوشد تا به ارائه گزارشی مختصر از سیر تاریخی و سرگذشت زبان فارسی و گویش‌های منشعب از آن در سرزمین ایران بپردازد. در واقع زبان فارسی در دوره نو به زبان‌هایی اطلاق می‌شود که پس از پیروزی مسلمانان بر ایران در مناطق مختلف این امپراتوری شکست‌خورده پدیدار گشت. در حال حاضر مرکز زبان‌های ایرانی نو سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان است که جمعیتی بیش از یکصد میلیون نفر را شامل می‌شود. البته در داخل هریک از این کشورها تکلم به زبان و گویش‌های دیگر هم وجود دارد اما غالباً همه ساکنان به زبان فارسی آشنا هستند. علاوه بر این سه کشور جمعیت قابل توجهی در شبه‌قاره هند، جمهوری‌های آسیای مرکزی، ترکمنستان، چین، ترکیه، کشورهای حاشیه خلیج فارس، سوریه، عراق، فلات پامیر و قفقاز به فارسی تکلم می‌کنند.

نویسنده بر آن است که در دو قرن اولیه حضور اسلام در ایران، زبان فارسی بیشترین تأثیرپذیری را از زبان عربی داشته است؛ به گونه‌ای که عملاً عربی زبان رسمی دربار شد و فارسی در میان عامه مردم رواج داشت. در عصر صفوی هم زبان فارسی بیشترین تأثیرپذیری را از زبان ترکی داشت و لغات متنوعی وارد ادبیات فارسی شد. اما بعد از صفویه و به تدریج تا دوره قاجار زبان فارسی کاملاً تثبیت شد، هرچند رسم الخط عربی را حفظ کرد.

مبحث بعدی ارتباط تحولات سیاسی و فراز و فرودهای ادبیات فارسی است که در آن تلاش شده تا سیاست‌های زبانی سلسله‌های حکومت‌گر ایرانی، از طاهریان و صفاریان تا حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی، مورد تحلیل قرار گیرد که از جمله

نکات مثبت و قابل توجه کتاب به شمار می‌رود. این تحلیل مبتنی بر این فرض است که اساساً ادبیات و زبان با منطق قدرت بی‌ارتباط نیست و به همین دلیل است که در دو قرن اولیه اسلام زبان فارسی در اولویت قرار گرفت و حمایت یعقوب لیث صفاری هم زمینه را برای بازخیزی و رشد شعر و ادب پارسی فراهم آورد و پس از آن با حمایت سلسله‌های حکومت‌گر، زبان فارسی ارج و شکوهی هم‌پایه زبان عربی یافت؛ به گونه‌ای که حتی امپراتوری عثمانی نیز خود یکی از علت‌های گسترش این زبان در سرزمین‌های دوردستی چون آلبانی، یوگسلاوی، بلغارستان و مصر شد.

در دوران معاصر مسئله زبان با خواسته‌های دولت مدرن پهلوی گره خورده و روشنفکران حامی نوسازی این حکومت، با توجه به ایدئولوژی ناسیونالیسم، سیاست زبانی خاصی را پیگیری کردند. انقلاب اسلامی هم همواره بر رویکرد فراملی و امتی انقلاب اسلامی تأکید کرده، در سال‌های بعد از آن، زبان فارسی با مشکلات مهمی چون زبان انگلیسی و معاملات پیچیده‌ای چون نیاز به عملی بودن، اقتصادی بودن و جز اینها مواجه شده است. پیدایش و گسترش تقاضاهای قومی در زمینه آموزش زبان مادری — که منجر به ابزاری سیاسی در دست فعالان قومی شده است — آخرین مسئله قابل توجهی است که زبان فارسی با آن مواجه است.

بخش سوم کتاب به بررسی جغرافیا و تاریخ سرزمین ایران و ارتباط آن با هویت ایرانی اختصاص یافته است که در مقایسه با دو عنصر پیش‌گفته، یعنی دین و زبان، شاخص‌های عینی و ملموس‌تری هستند. جغرافیای ایران ظرف تمامی تحولات فرهنگی هویتی است که با تکرار خاطرات جمعی در چارچوب آن، هویت ایرانی همیشه در تحولات تاریخی زنده مانده است، و دولت ایرانی در کنار شاعران، هنرمندان و مورخان نقش مهمی در پاسداری و یادآوری آن داشته است. در این فصل نویسنده به‌زیبایی به تشریح تاریخ جغرافیایی ایران می‌پردازد. علی‌رغم اینکه در عصر جدید سرزمین‌زدایی و فرامکان‌گرایی از جمله مهم‌ترین گفتمان‌ها محسوب می‌شوند، پیوند سرزمین با هویت ایرانی غیر قابل انکار است و از جمله شاهکارهای ایرانیان همین پیوند پویا و سازگاری با محیط است که از جمله نشانه‌های آن خلق مصنوعات هنری و بناهای طبیعی در دل طبیعت است.

اما سرزمین ایران به دلایل مختلف، از جمله موقعیت جغرافیایی جذاب و پرماجرا، جهان‌گشایی سلاطین ایران، ضعف سیاسی - نظامی و رقابت خارجی‌ها بر سر ایران، همواره رو به کوچک شدن بوده است. علی‌رغم اینکه در عصر قاجار تقریباً مرزهای حکومت ایران رفته‌رفته با مرزهای فرهنگی و تمدنی منطبق شد، دگرگونی‌های مرزی ایران

به دلیل ضعف حکام و دخالت‌های بیرونی افزایش یافت و مناطق زیادی از کشور به دولت روسیه واگذار گردید. در عصر پهلوی جدایی بحرین از ایران به صورت رسمی پذیرفته شد، در عصر جمهوری اسلامی، علی‌رغم حملهٔ صدام حسین، مرزهای ایران تغییری نیافت و ایران حاکمیت حکومت‌های حاکم بر سرزمین‌های کهن ایران را به رسمیت شناخت. هر ملتی ناگزیر پایه‌های خود را بر اساطیر هم قرار می‌دهد و اسطوره را به درستی می‌توان یکی از منابع و مؤلفه‌های کلیدی هویت ملی هر ملتی، از جمله ملت ایران دانست. تشریح این موضوع عنوان و محتوای **بخش چهارم کتاب** است.

نویسنده در این فصل با مقدمه‌ای چندصفحه‌ای و اندکی طولانی به بررسی تعریف و کارکردهای اسطوره می‌پردازد و اینکه اساطیر به کیفیت خلق جهان، انسان و نسبت خدایان با مخلوقات می‌پردازند و اساطیر عملاً صورت ذهنی هویت را تشکیل می‌دهند. در باب اساطیر و هویت ایرانی آمده است: مجموعهٔ میراثی که در قالب روایات ملی، اساطیر دینی، سرگذشت پهلوانان، شرح لشکرکشی‌ها (جنگ‌نامه‌ها)، مبارزات و مدافعان، هنرنمایی‌ها، اعمال پادشاهان و امیران منتقل شده و به زمان حال رسیده‌اند، داستان‌ها و روایاتی هستند که اساس آنها تاریخ، شکل آن داستان و روش آنها اساطیری‌اند که بخش اعظم ادبیات، فرهنگ و هنر ایرانیان را به خود اختصاص داده و نقش برجسته‌ای در تمیز ایرانیان از غیرایرانیان ایفا کرده‌اند. اما برخلاف اسطوره که هم در یونان و هم در ایران حضور داشته، حماسه و حماسه‌سرایی خاص اندیشه و ادبیات سیاسی ایران است، ملاک و شاخص هویت ایرانی در حماسه‌ها عبارت‌اند از: داد، خرد و راستی و معیار آنها پیوند با نظام الهی است و اگر این ارتباط برقرار گردد گشایش و سعادت رخ می‌نماید. فردوسی بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان و پهلوان عرصهٔ حماسه‌سرایی در هویت ایرانی است؛ مضامین اخلاقی، شورانگیزی شگفت‌انگیز متن **شاهنامه**، داستان‌های تاریخی و اساطیری زیبای **شاهنامه** را به زبان گویای هویت ایرانی در تمایز با سایر ملل تبدیل کرده است و به همین دلیل صفحاتی از بخش چهارم بدان اختصاص یافته است و با اشاره‌ای به سخنی از اشپولر مبنی بر اینکه شاهنامه عامل وحدت‌بخشی ایرانیان است، این بخش را با بررسی اندکی از تحولات مفاهیم اسطوره‌ای در شعر معاصر و در نزد شعر معاصر و در نزد شاعرانی چون ملک‌الشعرای بهار، اخوان ثالث، کدکنی و سهراب سپهری پی می‌گیرد و بر آن است که این شاعران از مرز استدلال بیرون رفته‌اند و با زبانی رمزآلود و نمادین فاصلهٔ انسان ایرانی امروز را با نوع ایده‌آل آن نشان داده‌اند؛ هرچند، هر یک از آنها راهی را انتخاب کرده‌اند و زبان متفاوتی دارند.

بخش پنجم کتاب به بررسی رسوم ملی و تأثیر آنها در امتداد و پاسداری از هویت ایرانی اختصاص یافته است و نویسنده بر آن است که رسوم ملی ایرانیان به واسطه دیرینگی تاریخی و فراگیری جغرافیایی شان از اهمیت والایی برخوردارند و رسوم کهن ایرانی علی‌رغم حوادث هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشده‌اند. البته این نکته را هم باید توجه داشت که رسوم مختلف وزن و اهمیت یکسانی ندارند؛ بعضی از آنها ملی و بعضی دیگر منطقه‌ای هستند به‌عنوان مثال اهمیت و جایگاه نوروز در پاسداری و شناساندن هویت ایرانی با دیگر اعیاد و رسوم قابل قیاس نیست. جشن‌های نوروز به دلیل قدمت و دیرینگی و مداومت (سیزده روز)، گستردگی (از هندوستان تا قفقاز و مصر) و شورآفرینی آن نقش مهمی در قوام هویت ایرانی دارد، و چون نوروز از تعامل عناصر دینی، مذهبی، طبیعی و تاریخی فراهم آمده بسیار استوار و زنده به حیات خود ادامه داده است. البته نقش تأییدی/امضایی اسلام و امامان شیعه در ماندگاری آن مؤثر بوده است.

بخش ششم و آخرین بخش کتاب به نقش و جایگاه هنر در هویت ایرانی می‌پردازد که این امر در سه مبحث هنر معماری، هنر موسیقی و هنر قالی‌بافی پیگیری شده است. هنر اصیل و کهن معماری ایرانی با دارا بودن شش ویژگی تعادل، تناسب، تداوم، تأکید، وحدت و تنوع، نقش مهمی در جاودانگی و پاسداری از هویت ایرانی داشته است. اگر بناهای باشکوهی چون کاخ آپادانا و تخت جمشید و غیره را بتوان میراث معماری باستانی دانست، مسجد شاخص‌ترین و دیرپاترین نماد هویت ایرانیان مسلمان بوده که بعد از اسلام در ایران تجلی یافته و محل هنرنمایی معماران متبحر ایرانی شده است و این تبحر و هنر معماری ایرانیان به تدریج در سایر ممالک اسلامی هم گسترش یافت. آخرین فصول کتاب به نقش موسیقی و قالی‌بافی پرداخته است و اینکه موسیقی ایرانی معرف معنا و فرهنگ ایرانی است و منجر به تمایز ایرانیان از هندی‌ها و چینی‌ها شده و آن‌گاه اهمیت بیشتری می‌یابد که با سایر هنرها چون شعر، معماری و اسطوره‌ها گره خورده، به نوعی راوی تاریخ پرفرازونشیب ایران می‌شود.

ماهیت فضایی و مدالی موسیقی، همراه با درون‌مایه‌های عرفانی و شورانگیزی و از همه مهم‌تر گره خوردن آن با مذهب و خواص سیاسی اجتماعی به آن جایگاه رفیعی بخشیده است. ساسانیان را می‌توان بزرگ‌ترین حامیان موسیقی برشمرد. نمودار ترقی یا افول موسیقی در ایران را در التفات قدرت سیاسی بدان می‌توان دانست؛ به‌گونه‌ای که در سده‌های سوم و چهارم هجری درخششی در موسیقی ایرانی صورت گرفت اما صفویان و حکومت‌های بعدی نه تنها نقش قابل توجهی نداشتند، بلکه عملاً به زوال

موسیقی ایرانی یاری رسانیدند و عصر جدید و مدرنیسم هم اینک یکی از موانع یا دشواری‌های پیش روی موسیقی ایرانی است.

و اما قالی‌بافی، هنری که در درازای تاریخ ایران حضور داشته است و از دیرباز فرش‌ها و قالی‌های ایران زبان زد محافل و مجالس و قصرهای باشکوه بوده است و حتی جایگاه آنها نه در زیر پا، که بر دیوار منازل و مساکن و موزه‌ها بوده است و اکنون بسیاری از موزه‌های بزرگ دنیا میزبان فرش‌های ایران‌اند که به‌نوبه خود نگهبانی گویا از تاریخ ایرانی‌اند. صفویان نقش مهمی در رونق این هنر و صنعت داشته‌اند، اما ضعف حاکمان بعد از آنها منجر به تضعیف این هنر نیز گشته است و اکنون نیز این هنر اصیل ایرانی با دشواری‌ها و رقبای جدیدی مواجه است که بایستی در باب آن چاره‌ای اندیشید.

نقد کتاب

تحولات هویتی در عصر جهانی شدن ملت‌های بزرگ و متمدنی چون ایرانیان را نیز به بازاندیشی و معرفی مجدد فرهنگ و میراث خود واداشته است. اهتمام به چنین امری از جانب اشخاص حقیقی و حقوقی امری مغتنم و سپاسی درخور را شایسته است؛ هرچند بر پویندگان فرهنگ فاخر ایرانی - اسلامی دشواری‌ها و مرارت‌های این راه «پرنیان آید همی» و پاداش آنها چیزی جز عشقی که بدان سعادت یافته‌اند نخواهد بود.

در نگاه اول نام و عنوان کتاب **مبانی هویت ایرانی** ادعایی بزرگ را تداعی می‌کند که نویسنده در صدد آن است تا در کتابی به بررسی این مهم بپردازد، اما به نظر می‌رسد که مباحث و نکات ناگفته کتاب در باب هویت ایرانی بسیار بیش از آن است که ذکر شده و بهتر آن بود تا با افزودن پیشوندی (مثلاً درآمدی بر مبانی هویت ایرانی) به ابتدای عنوان کتاب اندکی این ادعای بزرگ تعدیل می‌گشت، چرا که اساساً ایران به دلایل متعدد با بسیاری از ملت‌ها متفاوت است و احتمالاً این عنوان نیازمند تدوین چندین جلد کتاب با حجم بیشتر است.

نکته دیگر اینکه نویسنده بر سیاق علمای علوم سیاسی ایران در پی تدارک روشی تحلیلی برای انسجام مباحث کتاب برآمده است: اول اینکه این بحث مورد تردید است که آیا واقعاً برای بررسی مبانی تاریخی و هویتی هر ملتی، به‌ویژه ملت ایران، نیازمند اتخاذ روشی خاص هستیم یا نه؛ به عبارت دیگر، ضرورت اخذ روشی خاص در مطالعه هویتی چیست؟ هرچند، به نظر ما این پرسش دارای پاسخی درخور نیست و به نظر می‌رسد سنتی نااندیشیده در میان جمهور استادان و دانشجویان علوم سیاسی است. نکته

دیگر اینکه با فرض ضرورت روش، نویسنده گرامی صرفاً به ذکر خطوطی از آن اکتفا کرده است و تا آخر کتاب اثری از کاربست عملی این روش دیده نمی‌شود؛ در واقع اگر این چند صفحه هم از کتاب برگرفته شود عملاً هیچ صدمه‌ای به چارچوب و محتوای اثر وارد نمی‌شود (بنگرید به صص ۱۵-۱۱).

نکته دیگر اینکه نویسنده در ابتدا مدعی دیدگاه جدیدی است که این اثر را نسبت به کتاب‌های محققانی چون حمید احمدی، عماد افروغ و دیگران متمایز ساخته است. اول آنکه محققان هویت و تاریخ ایران محدود به افراد مذکور در کتاب نبوده و نیستند و به نظر می‌رسد که ایشان به آراء دانشوران هویت‌اندیش علوم سیاسی نظر داشته‌اند و محققان عرصه هنر، تاریخ، ادبیات، دین و جز آن که در باب هویت ایرانی پژوهش کرده‌اند به فراموشی سپرده شده‌اند، یا آنها را صالح در اظهار نظر ندانسته‌اند. به علاوه اینکه همه آنها را به چوبی واحد زده‌اند که محققان مذکور ابتدائاً و بدون هیچ دلیلی چند عنصر را به عنوان عناصر هویت ایرانی ذکر کرده‌اند و این در حالی است که هر یک از دانشوران این عرصه، به فراخور نیاز، در باب چرایی و هویتی بودن این عناصر سخن‌فرسایی فراوان نموده‌اند. مهم‌تر اینکه این انتقاد به نویسنده گرامی هم وارد است که چرا عناصر هویت ایرانی را در موارد ذکر شده در کتاب خلاصه کرده‌اند و این در حالی است که می‌توان عناصر دیگری را هم ذکر کرد که هم «ساختار مولد» داشته‌اند و هم «کارکرد محسوس». گرایش‌های صوفیانه، نقش عنصر تأویل و تقیه و در نهایت تساهل اجتماعی و سیاسی ایرانیان، عناصر و شخصیت‌های ملی و محلی، فرقی مذهبی‌ای که در پاسداری از هویت ایرانی مؤثر بوده‌اند و جز اینها از جمله مواردی‌اند که التفاتی مطلوب بدان‌ها نشده است.

نویسنده در صفحه ۱۳۸ کتاب نهضت اسماعیلیه را یکی از نمونه حرکت‌های سلاجقه بر ضد خلیفه عباسی معرفی کرده که به نظر می‌رسد ادعایی است بدون پشتوانه تاریخی؛ چرا که از جهت ارتباط هویتی و اجتماعی اساساً ارتباطی بین آنها نیست. هرچند در مواردی به دلیل دشمن مشترک، یعنی عباسیان، هماهنگی‌ای محدود انجام شد، این به معنای سلجوقی بودن نهضت اسماعیلیان نزاری نیست.

نکته دیگر اینکه نویسنده در جای‌جای کتاب از ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی یاد کرده که بدون شک قابل تردید است. ناسیونالیسم یک «نهضت اندیشه و عمل» است و هدف آن تقویت احساس ملی در بین مردم است، خود را به کابین تمام ایدئولوژی‌ها درمی‌آورد اما خود یک ایدئولوژی نیست و همیشه تنها بخشی از نظام ارزشی جامعه

بوده است. به عنوان مثال ناسیونالیسم در کنار کیش شخصیت و نژادپرستی یکی از اجزای نظام ارزشی هیتلری بوده و ایدئولوژی نازیسم مساوی با ناسیونالیسم نبوده است. نظام ارزشی امریکایی نیز به همین روال مجموعه‌ای است از دموکراسی، لیبرالیسم و ناسیونالیسم. بدین ترتیب عنوان ایدئولوژی برای ناسیونالیسم تلاشی است برای بدنام کردن آن و خود جهتی ایدئولوژیک دارد.

در صفحه ۳۰۳ کتاب نویسنده از حمله افغان‌ها و براندازی صفویان به مثابه حمله‌ی کشوری خارجی و تلاش برای کشورگشایی از جانب افغان‌ها سخن رانده است که ادعایی است قابل تأمل و بازنگری و در کتابی که مدعی بیان مبانی هویت ایرانی است عیبی است فاحش؛ چرا که جدایی افغانستان از ایران در عصر قاجاریه و با حمایت استعمار انگلستان رخ داده است نه در عصر صفویه یا پیش از آن. حمله محمود و اشرف افغان به حکومت مرکزی تنها حمله دو سردار ایرانی به پایتخت بود نه یک حمله خارجی به قصد کشورگشایی.

نویسنده گرامی در صفحه ۱۸۸ کتاب، مرحوم شیخ فضل الله نوری را به تعبیری بنیان‌گذار شورای نگهبان دانسته‌اند که این ادعا از جهت فقهی و رویه اندیشگی مرحوم نوری و نظام جمهوری اسلامی قابل پذیرش نیست و احتمالاً جهت‌گیری فقهی مرحوم نوری به نظامی کاملاً شبیه جمهوری اسلامی ختم نمی‌شود، که توضیح این امر در کتب مربوطه واضح و مبرهن است.

و اما نکته آخر اینکه کتاب دارای نقاط ضعف و قوت ویژه‌ای است و بعضی بخش‌های آن، از جمله بخش دوم و سوم، از غنای بیشتری برخوردار است، اما بخش‌های پایانی، به ویژه فصول مربوط به موسیقی و قالی‌بافی، از غنای کمتری برخوردار است و عملاً ماهیت توصیفی دارد.

به علاوه، ذکر این نکته هم لازم است که در کتابی که در پی تشریح مبانی هویت ایرانی است پایبندی به شیوه نگارش زبان فارسی و درست‌نویسی آن حداقل انتظاری است که از آن می‌رود.

نثر روان مؤلف، رجوع به منابع فراوان، نبودن اغلاط چاپی، ظاهر زیبا و صفحه‌بندی مطلوب کتاب از جمله ویژگی‌های مثبت کتاب است که شایسته تقدیر است.

حبيب‌الله فاضلی پیرکاشانی
دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران